

## هفت در زبان، ادب و حکم فارسی

علی محمد روح‌بخشان

یکی از مقوله‌های زبانی که ریشه در باورهای اجتماعی و اعتقادی جامعه دارد، عدد است. در واقع، در زبان و ادبیات، و به طور کلی در فرهنگ و تفکر فارسی و ایرانی، که البته بخشی از میراث مشترک بشری است، اعداد جایی بس مهم دارند. اما میزان اعتبار همه اعداد به یک اندازه نیست و در این میان اعدادی همچون یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، دوازده، سیزده، چهارده، چهل، هفتاد و دو، نود و نه، صد، هزار جایگاه خاص دارند. در میان این شماره‌ها جایگاه عدد هفت بس ممتاز است زیرا که بیشترین جای به آن اختصاص دارد.

بررسی سابقه پیدایی عدد هفت، اعتقادات مربوط به آن و مدلول‌هایی که آن را همراهی می‌کنند نقش عمده در شناخت سیر تحول فکری انسان دارد و می‌تواند بسیاری از زوایای ناشناخته تحولات فکری و بنیان‌های اعتقادی و مبانی علمی و مناسبات اجتماعی را روشن کند. اما لازمه این کار این است که ابتدا عدد هفت در زبان و ادبیات و اجتماع و خلیات و اعتقادات و مانند این‌ها شناسایی و احصا شود. کاری که ما کوشیده‌ایم که در این گزارش انجام دهیم. پس، این گزارش شامل دو بخش است. بخشی حاوی ترکیبات و آثار و ردپای عدد هفت است، و بخشی دیگر که بعداً ارائه خواهد شد، به تحلیل طبقه‌بندی شده و موضوعی این مواد اختصاص دارد. اکنون تا آن جا که مقدور بوده است ترکیبات عدد هفت را در زبان فارسی، بر حسب ترتیب الفبایی، نقل می‌کنیم.

در تهیه این گزارش، افزون بر یادداشت‌های پراکنده، از فرهنگ‌های مختلف، بویژه فرهنگ فارسی معین و لغت نامه دهخدا بهره گرفته شده است.

### الف. نمونه‌هایی در اشعار گوناگون

#### هفت آب:

- دهان بشست به هفت آب و خاک، و توبه کند  
به دست تو، که نگردد چنین سخن‌ها، باز (کمال‌الدین اسماعیل، آندراج).
- نه به هفت آب، که رنگش به صد آتش نرود  
آن چه با خرقة زاهد می انگوری کرد (حافظ).

#### هفت ارکان:

زین گونه گذشت سالیان بر هفت کساندر تعب است هفت ارکانم  
(بهار، مجله دانشکده ادبیات، س ۱، ش ۴، ص ۲۰۹).

#### هفت اعضا:

چون تو دادی دین به دنیا، در ره دین کی کنند  
پنج حس و هفت اعضا مر تو را فرمانبری (سنایی، مظاهر مصفا، ۳۳۶).

#### هفت اندام:

- تو هفت کشور بگرفته و مخالف تو / ز هفت چرخ شد مبتلا به هفت اندام (سمود سلمان)  
- پیش از آن که هم برفتی هفت اندام زمین  
رفت و پیش گاو و ماهی ساخت سدی از قضا (خاقانی، ضیاءالدین سجادی، ۲۱).

#### هفت بند:

بجوی زو نیازمندی چند چار قفلی و هفت بندی چند  
(گنجینه گنجوی، ۳۶۷).

#### هفت پاره:

این سخن گفت و عقد بازگشاد پیش او هفت پاره لعل نهاد  
(نظامی، هفت پیکر، ۱۱۱).

هفت پایه:

کمر هفت چشمه را بریست بر سر تختِ هفت پایه نشست  
(نظامی، هفت پیکر، ۱۰۱)

هفت پرده:

- ای در دو وثاق و هفت پرده بر تو دو عروس جلوه کرده  
(نضحة العراقین، قریب، ۸۰)  
- اشک حرم نشین نهانخانه مرا زان سوی هفت پرده به بازار می کشی (حافظ)

هفت پیرایه:

هفت پیرایه شد به روی بتان که از آن باغ حُسن سیراب است  
(ادیب الممالک فرامانی، ۷۴۴)

هفت چرخ:

تو هفت کشور بگرفته و مخالف تو ز هفت چرخ شده مبتلا به هفت اندام  
(مسعود سعد سلمان)  
- گردنکش هفت چرخ گردان محراب دعای هفت مردان (نظامی).

هفت چشمه:

تاج بر فرق سر نهادندش کمر هفت چشمه دادندش (هفت پیکر، ۸۲).

هفت حجله نور:

بهشت بهو بهشت اندرین سه غرفه مغز جامع علوم انسانی  
به هفت حجله نور اندرین دو حجره خواب (خالقی، ۵۲).

هفت حرف استعلا:

هفت آمد حرف استعلا، بدانش بی خلاف  
- خا و صاد و ضاد و طا و ظا، پس آنکه عین وقاف (مثال و حکم ده خدا).

هفت خانه:

بیا که پرده گلریز هفت خانه چشم / کشیده ایم به تحریر کارگاه خیال (حافظ).

### هفت خط:

- هفت خط داشت جام جمشیدی  
- چهار مژه، هر دو ابرو، موی سر

### هفت در هفت:

شش بانوی پیر کرده هر هفت  
عالم ز تو دیده هفت در هفت (تحفة العرائین، ۱۵).

### هفت رنگ:

بگوان سرابرده هفت رنگ  
بدو اندرون خیمه های پلنگ (شاهنامه، ۲/۲۱۲).

### هفت روز نحس:

هفت روز نحس باشد هر مهی  
سه و پنج و سیزده با شانزده  
کن حذر از وی، نیابی هیچ رنج  
بیست و یک، با بیست و چار و بیست و پنج (۴)

### هفت روزه:

نی دولت دنیا به ستم می آرزد  
نی هفت هزار ساله شادی جهان  
نی لذت مستیش الم می آرزد  
این محنت هفت روزه غم می آرزد (حافظ).

### هفت سر:

جهان چون یکی هفت سر ازدهاست  
کسی نیست کز چنگ و نابش رهاست (اسدی).

### هفت سوراخ:

واگشایم هفت سوراخ نفاق  
در ضیای ماه بی خسف و محاق (مثنوی، ۱/۲۲۱۷).

### هفت شهر عشق:

هفت شهر عشق را عطار گشت  
ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم (مولوی).

### هفت طبق:

هر هفت طبق چنان جلا یافت  
کز نه طبق آسمان ضیا یافت (تحفة العرائین، ۵۳).

### هفت عروس:

ای هفت عروس نه عماری  
بر درگه توبه پرده داری (نظامی، لیلی و مجنون).

هفت عضو:

گفتم که هفت عضو کدام است تنت را؟

گفتا که: پهلوی است دو پا و دو دست و سر (ناصر خسرو، ۱۸۹).

هفت کار:

باز فراش چمن، یعنی نسیم نوبهار بر چمن گسترد فرشی از پرند هفت کار  
(ابن یمن)

هفت کشور:

تو هفت کشور بگرفته و مخالف تو زهفت چرخ شده مبتلا به هفت اندام  
(مسعود سعد سلمان)

هفت مردان:

گردنگش هفت چرخ گردان محراب دعای هفت مردان (نظامی).

هفت نوبت:

گر هفت نوبت به در قصر می زنند

نوبت به دیگری بگذاری و بگذری (سعدی، مظاهر مصفا، ۷۴۱).

هفت وجه صرف (در زبان عربی):

صحیح است و مثال است و مضاعف لقیف و ناقص و مهموز و اجرف

هفت ونه:

- عرویس دولت تو باد هفت ونه کرده

(عمید لوبکی، فرهنگ رشیدی).

به بام قصر جلال تو تا ابد مسکون

عقل فریب آمد و برنا نواز (امیر خسرو).

- هفت ونه این صنم عشوه کار

در پس پرده هفت ونه کرده (امیر خسرو).

- هفت بکر از درون نه پرده

هفت هزار (ساله):

نی لذت مستیش الم می ارزد

نی دولت دنیا به ستم می ارزد

این محنت هفت روزه غم می ارزد (حافظ).

نی هفت هزار ساله شادی جهان

## ب. ترکیبات

- هفت آب: هفت دریا، آب بسیار و متنوع.
- هفت آباء: هفت سیاره یا هفت اجرام که نخستین بار سومریان متوجه آنها شدند.
- هفت آب و خاک: هفت بحر.
- هفت آتشکده (هفت آذر، هفت آتشگاه): فرهنگ نویسان، شماره آتشکده‌های ایران باستان را هفت دانسته‌اند و گفته‌اند که آنها را به شماره هفت سیاره ساخته بودند: آذرمهر، آذرنوش، آذر بهرام، آذر آیین، آذر خرداد، آذر برزین، آذر زرتشت.
- هفت آتشگاه: هفت آتشکده.
- هفت آسمان: به عقیده قدما آسمان هفت طبقه داشته است. برابری این اصطلاح در زبان فارسی بسیار است: هفت گنبد خضراء، هفت صحیفه، هفت دخمه خضراء، هفت طبق، هفت گوی، هفت فلک، هفت گردون، هفت افلاک.
- هفت آسیا: کنایه از هفت فلک، هفت اجرام، آسمان.
- هفت آینه: به همان معنی.
- هفت اجرام: برابر هفت اختر، هفت کوكب، هفت ستاره، هفت آختان.
- هفت آختان: هفت اجرام.
- هفت اختر: نام دب اکبر و دب اصغر که آنها را هفت برادران و هفت سالاران هم گفته‌اند.
- هفت اخیار: هفت تن از جمله ۳۵۶ رجال الغیب. و نیز به عقیده صوفیه، مردان خدا هفت دسته‌اند که آنها را هفت اخیار و هفت مردان هم گفته‌اند: اقطاب، ابدال، اخیار، اوتاد، غوث، نقباء، نجباء.
- هفت ارکان: هفت اندام اصلی بدن.
- هفت ازدها: کنایه از هفت سیاره.
- هفت استار: هفت ستاره علت حدوث عالم به عقیده حکمای قدیم.
- هفت اصل: هفت طبقه زمین.
- هفت افسانه: هفت داستان در کتاب هفت پیکر نظامی.
- هفت اقلیم: نام تذکره ادبی تألیف امین احمد رازی در دوره صفویان در هندوستان.
- هفت اقلیم: هفت قسمت خشک زمین به عقیده جغرافیایان قدیم؛ مراد اقلیم سبعة، هفت ولایت، هفت کشور.

- هفت الوان: هفت رنگ اصلی، طعام‌های گوناگون بر سر سفره.
- هفت امام (در مذهب اهل سنت): ابوحنیفه، امام شافعی، امام مالک، احمد بن حنبل، امام ابویوسف، امام محمد، امام زفر (غیاث‌اللغات).
- هفت امامی: منسوب به هفت امام شیعی، اسماعیلی مذهب.
- هفت اندام: سر، سینه، دل، دو دست، دو پا.
- هفت اورنگ: مجموعهٔ مثنوی‌های جامی.
- هفت اورنگ: نام دیگر دُب اکبر و دُب اصغر که آن را هفت اختر هم می‌گویند.
- هفت ایام: هفت روز.
- هفت ایوان: کنایه از هفت آسمان، هفت طبقهٔ آسمان.
- هفت بازی: از انواع بازی‌ها در قدیم.
- هفت باطن: هفت عضو درونی (نایب‌دای) بدن.
- هفت باغ: یا هفت باغ آویخته، حدایق سبزه یا حدایق معلقه از عجایب ابداعات قدیم.
- هفت بام: کنایه از هفت آسمان.
- هفت بانو: به همان معنی.
- هفت بحر: هفت دریا. در قدیم در روی زمین هفت دریا تصور می‌کردند: دریای اخضر، دریای عمان، دریای قلزم (سرخ)، دریای بربر، دریای اقیانوس (محیط)، دریای قسطنطنیه (بحرالروم، مدیترانه، بحرایض)، دریای اسود. بعضی از جغرافیایانوسان هفت دریا را چنین ضبط کرده‌اند: دریای چین، مغرب، روم، نیطس، طبریه، جرجان (مازندران)، خوارزم (أرال).
- هفت برادران: هفت اورنگ، هفت برارو، دب اکبر و دُب اصغر.
- هفت برگ: مازریون، داروی استسقا.
- هفت بطن: هفت بطن قرآن، هفت مفهوم قرآن.
- هفت بکر: هفت سیاره.
- هفت بلند: هفت آباء، هفت آسمان.
- هفت بنا: هفت بنیان، هفت آسمان.
- هفت بند: نی دارای هفت بند بوده است؛ گیاهی از تیرهٔ ثریشک.
- هفت بهر: قسمت‌های هفتگانهٔ بروج.

- هفت بیضه: هفت طبقه زمین.
- هفت باره: دارای هفت جزء.
- هفت پایه: دارای هفت رکن، تخت شاهی.
- هفت پر: هفت بانو، هفت سیاره.
- هفت پر ثریا: کوچک‌ترین ستاره در پروین.
- هفت پرده: هفت پرده چشم، هفت پرده ساز.
- هفت پرده ازرُق: هفت آسمان.
- هفت پرگار: هفت آسمان.
- هفت پشت: آباء و اجداد.
- هفت پوست: هفت آسمان.
- هفت پهلو: سخن کنایه آمیز حرفی که چند معنی از آن استنباط می‌شود.
- هفت پیکر: یا هفت گنبد یا بهرام نامه، چهارمین مثنوی از خمسه نظامی.
- هفت پیر: هفت استاد قرائت قرآن در صدر اسلام.
- هفت پیرایه: آرایش هفتگانه.
- هفت تپه: ناحیه‌یی در خوزستان، کنار راه آهن خرمشهر.
- هفت ترشی: نوعی ترشی که از هفت قلم سبزی درست می‌شود.
- هفت تکبیر: هفت بار تکبیر رسمی و واجب در نماز.
- هفت تنان: اصحاب کهف، هفت اخیار.
- هفت تنان: کوهی در نزدیکی اصفهان بر سر راه خوزستان.
- هفت تو به تو: جای مخفی و پریچ و خم.
- هفت تهلیل: هفت بار تهلیل در اعمال و مناسک حج.
- هفت تیر: سلاح آتشین سبک که هفت گلوله می‌خورد.
- هفت تیر بند: هفت تیرکش.
- هفت جد: هفت پشت، آباء و اجداد.
- هفت جَسَد: هفت فلز عمده.
- هفت جوش: فلز سخت، آدم جان سخت.
- هفت جوهر: هفت گوهر، هفت فلز عمده.
- هفت چتر: هفت چتر آبگون، هفت چرخ، هفت آسمان.



- هفت چرخ گردان: هفت چشم چرخ، آسمان.
- هفت چشم چرخ: هفت کوكب.
- هفت چشمه: دارای هفت گوهر، نوعی کمر بند مرصع.
- هفت چشمه: دهی در استان ایلام؛ دهی در بخش دهخوارقان (تبریز).
- هفت حال: همیشه، پیوسته، در همه حال.
- هفت حجله نور: هفت پرده چشم.
- هفت حرف: بیست و هشت حرف الفبا را به هفت کیوان و چهار عنصر (هر هفت حرف به یک عنصر) نسبت می دهند.
- هفت حکایت: خواص هفت اندام بدن، هفت داستان در هفت پیکر نظامی.
- هفت حکیم: هفت کیوان، هفت دانشمند یونان قدیم.
- هفت خاتون: هفت کوكب.
- هفت خال: از اصطلاحات بازی نرد.
- هفت خان: هفت قسمت یکی از ماجراهای رستم در شاهنامه.
- هفت خانه: آن چه دارای هفت حجره یا هفت طبقه باشد.
- هفت خراس: هفت آسمان گردنده.
- هفت خزینه: هفت عضو مهم و درونی بدن (مغز، دل، معده، ریه، کبد، کلیه، طحال).
- هفت خسروانی: هفت دستگاه موسیقی.
- هفت خضرا: هفت آسمان، هفت فلک، هفت خراس، هفت خروار کوبی... همگی کنایه از آسمان.
- هفت خط: هفت اقلیم، آدم حقه باز.
- هفت خم خسروی: هفت گنج خسرو پرویز، مال فراوان، نقدینه بسیار.
- هفت خمیره: خمیره بسیار.
- هفت خواهران: هفت اورنگ.
- هفت داداران: هفت داوران، هفت اورنگ.
- هفت دانه: نوعی داروی گیاهی.
- هفت دختر خضرا: هفت ستاره آسمان.
- هفت در: هفت دختر خضرا، هفت کوكب.

- هفت در هفت: هر هفت تا، مواد آرایش هفتگانه.
- هفت دست: عمارت وسیع؛ عمارتی که در سال ۱۰۵۶ ه. ق به امر شاه عباس دوم در اصفهان ساخته شد و در ۱۳۱۸ ه. ق خراب شد.
- هفت دست: هفت مجموعه کامل از هر چیز، مجموعه‌های بسیار.
- هفت دستگاه: اصطلاحی در موسیقی، هفت دست کامل از چیزی.
- هفت دکان: هفت دستبند، هفت کشور.
- هفت دُور: علمای نجوم قدیم برای جهان هفت دور قائل بودند که مدت هر کدام دو هزار سال است.
- هفت دوزخ: دوزخ یکی است، ولی هفت طبقه دارد: سقر، سعیر، لظی، حطمه، جحیم، جهنم، هاویه.
- هفت ده: هفت ده خاکی، هفت آسمان، هفت اقلیم.
- هفت ذرع: هفت گز، واحد اندازه‌گیری طول، کفن.
- هفت راه: هفت پرده چشم.
- هفت رخشان: هفت کوکب آسمانی.
- هفت رصد: هفت اقلیم.
- هفت رقعه آدکن: هفت طبقه زمین.
- هفت رنگ: در قدیم به هفت رنگ اصلی قائل بودند، و هر رنگ به روزی و به سیاره‌یی نسبت داده می‌شد.
- هفت روز نحس: در میان اعراب، هفت روز از ماه قمری را نحس می‌دانستند (رک: ص ۳۰).
- هفت روزه: هر چیز که کم دوام کند، کوتاه عمر.
- هفت روس: هفت ولایت روس در قدیم.
- هفت روی: آن چه دارای هفت لبه یا هفت جانب باشد.
- هفت زبان: زبان‌های بسیار، مجموع زبان‌های عالم به عقیده قدما.
- هفت زرده: گل نرگس صد برگ.
- هفت زمین: هفت کشور، هفت اقلیم، کره زمین.
- هفت سالاران: هفت اختر.
- هفت سَبُع: یکی از نام‌های قرآن مجید.

- هفت ستاره: هفت کوكب، آسمان.
- هفت سر: دارای هفت سر، اژدهای اساطیری.
- هفت سقف: آسمان، هفت آسمان.
- هفت سلام: اشاره به هفت بار کلمه سلام است که در قرآن آمده است.
- هفت سلطان: هفت کوكب آسمان.
- هفت سوراخ: سوراخ‌های متعدد، جای مخفی.
- هفت سیاره: ستاره‌های هفتگانه.
- هفت سین: سفره نوروزی (سیب، سیر، سرکه، سماق، سکه، سبزه، سنجد به علاوه قرآن و آینه).
- هفت شادروان: هفت طبقه زمین.
- هفت شمع: هفت کوكب آسمان.
- هفت شهر طلسم نمرود: از شهرهای اساطیری (برهان قاطع).
- هفت شهر عشق: اصطلاح عرفانی در زبان مولوی.
- هفت صحن: هفت کوكب، هفت آسمان.
- هفت صحیفه: هفت آسمان.
- هفت طارم: هفت آسمان.
- هفت طبق: هفت آسمان، هفت پرده چشم.
- هفت طبقه: هفت طبقه آسمان، هفت پرده چشم.
- هفت طفل جان شکر: هفت کوكب.
- هفت عروس: هفت آسمان.
- هفت عضو: هفت اندام عمده بدن.
- هفت علت: هفت علت محدث هر چیز: فاعله یا صانع، آلتی، هیولایی، صوری، مکانی، زمانی، تمامی یا غایی.
- هفت علفخانه: هفت کشور، هفت آسمان.
- هفت فرش: هفت طبقه زمین.
- هفت فرشته: هفت فرمانروای روزها به عقیده یهودیان قدیم: رفائیل، میکائیل، شمائیل، جبرائیل، زدکائیل، عنائیل، سبت‌ئیل.
- هفت فعل قلوب: حسبت، نسبت، محبت...

- هفت فلز: هفت گنجینه، هفت جوش.

- هفت فلک: هفت آسمان.

- هفت قاری: هفت قُرّاء.

- هفت قُرّاء: قرای سبعة صدر اسلام عبارتند از: نافع، ابو عمرو، ابن عامر، عاصم، حمزه، کسای، عبدالله بن کثیر.

- هفت قرائت: هفت شیوه در قرائت قرآن. حافظ چهارده روایت به کار برده است:

عشقت رسد به فریاد، ار خود به سان حافظ

قرآن ز بر بخوانی در چسارده روایت.

- هفت قفلی: هفت آسمان (که در آنها بسته است و کسی به آنها راه نمی برد).

- هفت قلعه: هفت قلعه مینا، هفت آسمان.

- هفت قلعه خبیر: کتیبه، ناعم، شق، قمرص، نطاة، وطیع، سلالم.

- هفت قلعه مینا: هفت آسمان.

- هفت قلم: هفت گونه شیوه نوشتن خط فارسی: تعلیق، توقیع، ثلث، رقا، ریحان،

محقق، نسخ.

- هفت قلم (آرایش): بزک کامل.

- هفت قواره: هفت سیاره.

- هفت کار: پارچه هفت رنگ، هر چیز هفت رنگ یا رنگارنگ.

- هفت کچلان: عایله زیاد، نانخور فراوان.

- هفت کحلی: هفت آسمان.

- هفت کره: هفت آسمان.

- هفت کشور: هفت بوم، هفت اقلیم، کره زمین.

- هفت کواکب: هفت کوکب، هفت ستاره.

- هفت کول: درختچه‌یی از تیره بُداغ‌ها.

- هفت کوه: هفت کوه اطراف هفت ناحیه زمین به عقیده هندیان و ایرانیان قدیم.

- هفت گه: هفت کوه.

- هفت گهنه: هفت چیز گهنه (یار گهنه، مصاحب گهنه، کتاب گهنه، شراب گهنه، حمام

گهنه، شمشیر گهنه، چینی گهنه).

- هفتگانه: عجایب هفتگانه، هفت بنای شگفتی آور دنیای قدیم که عبارت بودند از:

آرامگاه مجلل پادشاه کاری، اهرام مصر، فانوس دریایی اسکندریه، مجسمه رودس در یونان، حدایق معلقه (باغ‌های آویخته)، مجسمه زاوش المپایی، پرستشگاه ارتمیس.

- هفت گاه: هفت فلک، هفت اقلیم.

- هفت گرد: هفت آسمانِ مدور.

- هفت گُرد: هفت سردار ایرانی روزگار کیکاووس، هفت گردان، هفت یل، هفت

یلان.

- هفت گردون: هفت آسمان.

- هفتگل: شهری در خوزستان.

- هفت گنبد: هفت گنبد خضراء، هفت آسمان.

- هفت گنج: هفت گنج خسرو پرویز: افراسیاب، باد آورد، بارتیف، خضراء، سوخته،

شاد آورد، عروس.

- هفت گنجینه: هفت فلز که با هم می جوشانند و به آن "هفت جوش" هم می گویند:

آهن، روی، سرب، طلا، قلع، مس، نقره.

- هفت گوشه: کثیرالاضلاع هفت ضلعی، هرچه دارای هفت گوشه باشد.

- هفت گوهر: هفت فلز یا سنگ قیمتی، هفت کوکب آسمان.

- هفت گوی: هفت کوکبِ گردنده آسمان.

- هفت گیسودار: هفت گیسودار چرخ، هفت صورت فلکی.

- هفت لا: دارای هفت پوسته یا پرده یا طبقه.

- هفت لشکر: لشکر انبوه و بی شمار.

- هفت لو: هفت لا، هفت خال.

- هفت ماهه: بچه‌یی که هفت ماهه متولد شده، آدم عجول.

- هفت مجمره: هفت فلکِ آسمانی.

- هفت محراب: هفت محرابِ فلک، هفت کوکب.

- هفت محیط: هفت دریا، و به کنایه: هفت فلک آسمانی.

- هفت مرد: هفت مردان که عبارتند از: حضرت محمد(ص)، خلفای راشدین و

حسنین(ع).

- هفت مردان معظم: هفت تنان.

- هفت مشعله: هفت کوکب.

- هفت مغز: آن چه از مغز هفت میوه درست شود، معجونی مقوی.
- هفت مندل: هفت آسمان.
- هفت منزل: هفت آسمان، هفت مرحله گردش فلک.
- هفت مهره: هفت مَهْرَة زرین، هفت کوكب.
- هفت میوه (که از آنها معجون سازند): آلبخارا، انجیر، خرما، شفتالو، طایفی، قیسی، کشمش.
- هفت نان: هفت اقلیم.
- هفت نژاد: هفت نژاد فلک، هفت کوكب.
- هفت نقطه: هفت کوكب، زیور و آرایش.
- هفت نوبت: هفت نوبتی چرخ، هفت کوكب، هفت بار نقاره زدن بر درگاه پادشاهان قدیم.
- هفت نور: هفت سیاره.
- هفت نیم خانه: هفت آسمان.
- هفتواد: از پادشاهان اشکانی در کرمان که مغلوب اردشیر شد.
- هفت وادی: هفت اقلیم.
- هفت والای خضرا: هفت آسمان.
- هفتوانه: از معتقدات مذهبی کردها در مورد وجود هفت تن خبیث در قدیم که افراسیاب از آن جمله است.
- هفت وجوه صرف: هفت قسم (زمان) فعل در زبان عربی.
- هفت و دوازده: سیارات هفتگانه و بروج دوازده گانه.
- هفتورنگ: مخفف هفت اورنگ.
- هفت وشش: هفت کوكب و شش جهت.
- هفت ونه: هفت ماده اصلی آرایش (حسنا، زرک، سرخی، شرمه، سفیداب، غالیه، وسمه) و نه زینت (انگشتر، بازویند، حلقه بینی، خلخال، دست برنجن، سرآویز، سلسله، گلویند، گوشواره).
- هفت وهشت: هفت عدد یا هشت عدد از چیزی، گفتار خشن، آوای سگ.
- هفت هندو: هفت کوكب.
- هفت هیکل: هفت دعا برای هفت روز هفته.

### ج. هفت در امثال و حکم

هفت، افزون بر نقشی که در عالم شعر و ادب و زبان و اعتقادات و حتی علوم دارد، در ضرب‌المثل‌ها هم جایی خاص خود دارد. در این جا برای تکمیل فایده آن چه را که در کتاب امثال و حکم شادروان استاد علی اکبر دهخدا آمده است نقل می‌کنیم تا زمینه‌یی برای تکمیل و بررسی تحلیلی آنها در بعد فراهم آمده باشد.

- هفت خانه به یک دیگ محتاج شدن (بودن): همه مردم یک شهر یا یک دیه فقیر شدن.

- هفت دریا سبو نمی‌دارد: کنایه از بلند همتی که خاقانی در این بیت آورده است:

هَمَّت در جهان نمی‌گنجد هفت دریا سبو نمی‌دارد

- هفت قرآن در میان؛ نظیر: هفت کوه در میان، تعویذگونه‌یی است که پیش از نام بردن از مصیبت یا درد و رنج به زبان می‌آورند، چنان که سنایی گفته است:

پیش بیمار هم نفس با مرگ گشت ریزان زیباغ عمرش برگ  
او کشیده ز هفت اعضا جان تو همی گوی هفت گه به میان  
در میان آر هزار گه باشد مرگ یک دم چو کاه بریاشد

- هفت کفن پوساندن: دیر زمانی پیش، مرده بودن.

- هفت کوه در میان: نوعی تعویذ.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی